

## Etymological discussion on the origin and Meaning of the word Mecca\*

Reza Chehrehgani

*Assistant Professor of Persian Language and Literature, Imam Khomeini  
International University*

### Abstract

Arab historians have long argued for the etymology and meaning of the word 'Mecca' that have been critically and arguably controversial from a historical, ontological and semantic perspective. These assumptions, often based on some kind of folk etymology, have become less popular among scholars because of repeated quotations from primary sources and less widely criticized for their validity and frequency of use. The presence of very ancient Persian word constructions in the Arabic language and older texts of this language, including ignorant poems and, more importantly, the Holy Qur'an, reflects the longstanding relationship of the Iranian branch of Indian and European languages with Arabic, with historical evidence also relying on proximity and relevance. Iran also justifies this presence with the Assyrian and Akkad lands, the origins of the Arab people and the Sami languages, as well as the political domination of the Iranian governments over the Arabian Peninsula in ancient and medieval times. The present study has attempted, while examining the views of former linguists, using the descriptive-analytical method to develop and explain the hypothesis of the origin of the word "Mecca" in Arabic. The result of this study shows that the word "Mecca" and its more original construction "Becca" have the Iranian root and an evolved form of the word "baq" or "bag" in ancient Avestan and Persian language meaning holy city or city of God.

**Keywords:** Etymology, Semantics, Mecca, Bagh.

---

\*-Received on: 12/10/2019

Accepted on: 24/12/2019

-Email: [chehrehgani@hum.ikiu.ac.ir](mailto:chehrehgani@hum.ikiu.ac.ir)

-DOI: 10.30479/lm.2019.11796.2888

-© Imam Khomeini International University. All rights reserved.

تأملی ریشه‌شناختی در خاستگاه و معنای کلمه «مکه»\*

رضا چهرقانی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی<sup>(ر)</sup>

چکیده

فرهنگ‌نویسان عرب از دیرباز درخصوص ریشه و معنای کلمه «مکه» فرضیه‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند که نه تنها یکدیگر را نفی می‌کنند، بلکه از دیدگاه تاریخی، ریشه‌شناسی و معنی‌شناسی نیز قابل نقد و مناقشه هستند. این مفروضات؛ مانند «مک» چون زمین آیش را مکیده است یا «مُکاء» بدان سبب که نیایش اعراب جاهلی همراه با سوت کشیدن بوده است؛ اغلب بر بنیان نوعی ریشه‌شناسی عامیانه بنا شده‌اند و به دلیل نقل قول‌های مکرر از منابع اولیه، در میان پژوهشگران رواج یافته و به اعتبار رواج و کثرت استعمال، قطعی تلقی شده و کمتر مورد بازنگری و نقد قرار گرفته‌اند. با توجه به اینکه وجود ساخت‌های بسیار کهن از واژه‌های فارسی دخیل در زبان عربی و متن‌های قدیمی‌تر این زبان؛ از جمله اشعار جاهلی و مهم‌تر از آن قرآن کریم، نمایانگر ارتباط دیرینه شاخه ایرانی زبان‌های هند و اروپایی با زبان عربی است و با عنایت به اینکه شواهد تاریخی نیز - مانند همجواری و ارتباط تجاری ایران با سرزمین‌های آشور و اکد، خاستگاه زبان‌های سامی، و همچنین سلطه سیاسی حکومت‌های ایرانی بر شبه جزیره عربستان در دوره باستان و میانه - مؤید این حضور است، پژوهش پیش رو می‌کوشد، ضمن بررسی نظر فرهنگ‌نویسان پیشین درخصوص ریشه و معنای کلمه «مکه»، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، فرضیه ایرانی بودن ریشه این کلمه را در زبان عربی طرح و تبیین نماید. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که احتمالاً واژه «مکه» و ساخت اصیل‌تر آن «بکه» واجد ریشه ایرانی و صورت تحول یافته‌ای از کلمه «بغ» یا «بگ» در زبان اوستایی و فارسی باستان و به معنی شهر مقدس یا شهر خداست.

کلمات کلیدی: ریشه‌شناسی لغت، معنی‌شناسی، مکه، بغ.

## ۱. مقدمه

درخصوص ریشه و معنای کلمهٔ مکه، هم در لغتنامه‌های عمومی و هم در فرهنگ‌هایی که به ریشه‌شناسی (Etymology) یا فقه‌اللغه (Philology) توجه داشته‌اند، گمانه‌زنی‌های بسیار صورت گرفته است و فرهنگ‌نویسان عرب و غیر عرب، مفروضات مختلف و گاه متضادی را در باب ریشهٔ این واژه مطرح ساخته‌اند. افزون بر این، مفسران قرآن کریم نیز به اعتبار کاربرد این کلمه در کتاب الهی در باب معانی مستفاد از آن و ریشه‌های احتمالی‌اش فرضیاتی را گاه با تردید و گاه با قطعیت مطرح ساخته‌اند که در فصل‌های بعد به تفصیل بدان پرداخته شده است. به نظر می‌رسد اغلب این مفروضات در خصوص کلمهٔ مکه به دلیل اعتماد فرهنگ‌نویسان به اقوال یکدیگر از منبعی به منبع دیگر و از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده؛ به گونه‌ای که شاید بتوان اقوال شاذ و رایج در این باب را نهایتاً در چند دستهٔ محدود طبقه‌بندی و در باب آن با نگاهی نقادانه داوری کرد. بر این اساس، مسألهٔ پژوهش پیش رو، اعتبارسنجی و نقد اقوال لغت‌شناسان پیشین دربارهٔ ریشه و معنای واژهٔ مکه و به تبع آن ارائه و تبیین فرضیه‌ای جدید درخصوص ریشهٔ فارسی این واژهٔ عربی است.

### ۱-۱. پیشینهٔ پژوهش

اگرچه تاکنون در هیچ واحد پژوهشی، موضوع ایرانی بودن ریشهٔ کلمهٔ مکه مطرح و بررسی نشده است، از قرون اولیه اسلامی درخصوص ورود واژه‌های فارسی در زبان عربی بحث‌های زیادی، حتی از سوی لغت‌شناسان دلبسته به زبان عربی، صورت گرفته است. در عصر عباسی افرادی؛ همچون ثعالبی، اصمعی، کسائی، معمر بن مثنی، ابن درید ازدی، خلیل بن احمد فراهیدی، ابن فارس و بسیاری دیگر با آنکه در یافتن ریشهٔ عربی برای کلمات و خصوصاً نام اشخاص و مکان‌ها، خود را به تکلف و مشقت انداخته‌اند، (عبدالتواب، ۱۳۶۷: ۲۰-۲۴) در موارد پرشماری بناچار بر فارسی بودن ریشهٔ این نام‌ها اقرار و اعتراف کرده‌اند. در این میان، نخستین کسی که کتابی مستقل در این باب نوشته و ریشهٔ هفتصد لغت را در آن بررسی کرده است، ابومنصور جوالمقی است که کتاب «المعرب من الکلام الأعجمی» را در سال ۵۹۴ ق به رشتهٔ تحریر درآورده است. پس از او شیخ‌الإسلام شهاب‌الدین احمد خفاجی «شفاء الغلیل» را نوشت و در ادوار متأخر نیز افزون بر خاورشناسان اروپایی از جمله آرتور جفری که کتاب «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» را در این خصوص تألیف کرده است، لغت‌شناسان عرب؛ همچون احمد تیمور پاشا مصری «الألفاظ العباسیه» و اذی شیر، رئیس اسقف‌های کلیساهای کلدانی، «الفاظ الفارسیه المعربه» را به نگارش در آورده‌اند. یکی از محققان معاصر ایرانی که فرهنگ بسیار جامع و معتبری در این باب تألیف کرده است، سید محمدعلی امام شوشتری، نویسندهٔ فرهنگ «واژه‌های عربی در فارسی» است.

در میان متأخران نیز محمدمهدی فقیهی، اقوال گوناگون در خصوص ریشه و معنای «مکه» را با گرایش بیشتر به سمت احادیثی که در خصوص وجه تسمیه مکه وارد شده، تحت عنوان «نام‌های مکه» گردآوری کرده و در فصلنامه میقات حج (شماره زمستان ۱۳۷۱) به چاپ رسانده است. در پژوهش فوق صرفاً اقوال متعدد و گوناگون گردآوری شده و نویسنده نه تنها نظر جدیدی در این باب ارائه نکرده، بلکه بر قول مختار خود، از میان اقوال گردآوری شده نیز تصریح نکرده و در اثبات آن استدلال ننموده است.

خاطرنشان می‌شود، موضوع واژه‌های دخیل فارسی در عربی، در عصر جاهلی و اسلامی و به اصطلاح ادیبان عرب، دوره انحطاط عباسی، برای پژوهشگران بسیاری جذابیت داشته و کتاب‌ها و مقالات فراوانی درباره آن نوشته شده است و این موضوع حتی در کتاب‌های ادبیات تطبیقی نیز به ضرورت و به صورت پراکنده و گذرا مورد توجه واقع شده؛ اما به طور خاص درباره ریشه ایرانی کلمه مکه در هیچیک از منابع یادشده سخنی ذکر نشده است.<sup>۱</sup>

#### ۱-۲. روش تحقیق

این مقاله گزارشی از یک پژوهش نظری است که با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی زبان، ریشه‌شناسی لغت و معناشناسی کوشیده‌است تا به روش توصیفی-تحلیلی در خصوص ریشه و معنای کلمه مکه، بحث و فرضیه ایرانی بودن ریشه این کلمه را تبیین و اثبات نماید.

#### ۲. تعریف مفاهیم اصلی تحقیق

##### ۱-۲. معنی‌شناسی

معنی‌شناسی (Semantics) یکی از شاخه‌های اصلی دانش زبان‌شناسی است. این رویکرد از دل تحلیل نشانه‌شناسی، که خود مبتنی بر ساختارشناسی است برآمده و نضج یافته است. معنی‌شناسی می‌کوشد بدون توجه به ساحت‌های عقیدتی و معرفتی مخاطب، اعم از جهان‌بینی، عقاید و باورها و ... یا ساحت‌های ارادی وی؛ اعم از احساسات و هیجانات و عواطف و امیال و خلاصه هرآنچه تحت عنوان پیرامتن و فرامتن قرار می‌گیرد، معنی واژه را فقط با تکیه بر زمینه؛ یعنی وضع فرهنگی مخاطب آنی و بی‌واسطه متن دریابد. در این رویکرد به دو اصل مهم توجه می‌شود: ۱- هر متن، جزئی از یک کل بزرگ‌تر است و آن متن را باید با آن فهمید، البته جزء بزرگ‌تر فراتر از شأن نزول است؛ ۲- باید معنای اساسی و هسته یا معنای نسبی و پوسته را از اجزای متن استخراج نمود. مقصود از معنای اساسی و هسته، عنصر معنی‌شناختی ثابتی است که در تصریف یا سیورورت کلمه از دست نمی‌رود و همواره ثابت است و منظور از معنای نسبی و پوسته، عنصر معنی‌شناختی متغیری است که در دستگاه‌ها و نظام‌های

مختلف زبانی یا فکری به شکلی دیگرگونه بر هسته بار و از آن استنباط می‌شود. مثلاً «کتاب» که هستهٔ معنایی آن «نوشته» است در یک واحد مقالی در دستگاه تصویری اسلامی، پوستهٔ جدیدی می‌پذیرد و در ارتباط با کلمات قرآنی؛ همچون الله، وحی، تنزیل، نبی و مانند آن، معنی اصطلاحی «قرآن» را می‌پذیرد (گرچی، ۱۳۹۱: ۸۴) که در معنی اصلی کلمه قاعدتاً نباید مکتوب باشد.

## ۲-۲. ریشه‌شناسی

یکی از زیرشاخه‌های بسیار مهم در دانش زبان‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، ریشه‌شناسی (Etymology) است. ایتیمولوژی در یونان باستان به معنی شناخت ایتیمون (Etymon) و درک معنی حقیقی واژه است. این دانش می‌کوشد خاستگاه، زندگی، تغییر و تحول، رشد و زایش و مرگ کلمات و همچنین انتقال آنها از زبانی به زبان دیگر را بررسی نماید. فعالیت علمی در این حوزه، نیازمند دانشی گسترده در خصوص زبان‌های گویا و خاموش است. از آنجا که ریشه‌شناسی، تاریخ یک واژه را از قدیمترین زمان کاربرد آن، هم از نظر ساخت و لفظ و هم از نظر معنی بررسی می‌نماید، با دانش معنی‌شناسی نیز پیوندی وثیق پیدا می‌کند. (ابوالقاسمی؛ ۱۳۹۳: ۱۱) امروزه یکی از زمینه‌های جذاب این رشته برای پژوهشگران، مطالعهٔ تطبیقی در خصوص ریشهٔ کلمات در زبان‌های گوناگون و کشف ارتباط میان آنهاست. البته این نکته که بشر از روزگار کهن برای زبان و بویژه اسامی و الفاظ، نوعی تقدس یا تأثیر جادویی قائل بوده است را هم نمی‌توان از نظر دور داشت. (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲)

همانگونه که در بخش پیشینهٔ پژوهش ذکر شد، تأملات و تحقیقات ریشه‌شناختی در خصوص ریشهٔ کلمات عربی و تعریب واژه‌های بیگانه خصوصاً واژه‌هایی که از فارسی وارد عربی شده‌اند، در میان ادیبان و زبان‌شناسان و حتی مفسران ایرانی و عرب سابقه‌ای دیرینه دارد.

## ۲-۳. جامعه‌شناسی تاریخی زبان

از آنجا که زبان به عنوان ابزاری ارتباطی در جامعه به کار می‌رود و تحت تأثیر و نفوذ متغیرهای جاری در اجتماع متحول می‌شود، یکی دیگر از شاخه‌های جدید علمی؛ یعنی «جامعه‌شناسی زبان» به وجود آمد که جامعه‌شناسی تاریخی زبان از زیرشاخه‌های آن محسوب می‌گردد. (باطنی، ۱۳۵۵: ۶)

جامعه‌شناسی تاریخی زبان با استفاده از دانش‌هایی؛ همچون مردم‌شناسی، بوم‌شناسی، تاریخ و علوم دیگر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی است که زبان‌شناسی به تنهایی قادر به پاسخ‌گویی به آنها نیست؛ مثلاً بدون کمک کشفیات جغرافیایی، نمی‌توان برای وجود واژه‌های فراوان عربی و فرانسوی در زبان ساکنان ماداگاسکار، پاسخی یافت و همچنین بدون یاری دانش تاریخ نمی‌توان پی‌برد که چرا زبان عربی در زبان ترکی نفوذ کرده است. (باقری، ۱۳۷۵: ۱۳۴) لذا به مدد همین مطالعات میان‌رشته‌ای، فرضیهٔ

ویلیام جونز در باب گروه‌های خویشاوندی زبان‌ها به اثبات رسید و قاطبۀ زبان‌ها در چند شاخه مهم؛ اعم از هند و اروپایی، حامی و سامی، اورالی یا فینو، اوگری و آلتایی و ... دسته‌بندی شدند. زبان عربی نیز با توجه به ساختار و جغرافیای گویشوران آن در ذیل شاخهٔ زبان‌های سامی و به تبع آن آرامی طبقه‌بندی شد. (باقری، ۱۳۹۲: ۱۰)

### ۳. ریشه و معنای کلمهٔ مکه

#### ۳-۱. ریشه و معنای مکه در آثار مفسران و لغت‌شناسان

یکی از قدیم‌ترین متونی که اطلاعات ذی‌قیمتی دربارهٔ کلمه «مکه» در اختیار ما می‌گذارد، قرآن کریم است. وجود این کلمه در قرآن و بحث‌های لغوی و ادبی مفسران در خصوص این کلمه که برگرفته از لغتنامه‌های معتبر عربی است، موجب آن می‌گردد تا تفاسیر نیز در زمرهٔ منابع مورد رجوع این تحقیق قرار بگیرند.

فارغ از مفاهیم مکانی نزدیک به این کلمه؛ نظیر بیت، مسجدالحرام، بلدالحرام، بلد الامین و ... واژهٔ مکه، صراحتاً یکبار در قرآن به کار رفته است:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾  
(فتح/۲۴)

«اوست که چون در بطن مکه بر آنها پیروزیتان داد، دست آنها را از شما و دست شما را از آنها بازداشت. و خدا به کارهایی که می‌کردید آگاه و بینا بود.» (ترجمهٔ آیتی) اما مباحث لغوی اصلی در خصوص این واژه در اغلب تفاسیر، در ذیل آیهٔ ۹۶ سورهٔ آل عمران طرح شده است؛ چراکه در این آیه صورت دیگری از واژهٔ مکه؛ یعنی «بکه» ذکر شده که به دلیل تفاوت ظاهری آن با مکه، مفسران را به ورود در بحث‌های لغوی و گمانه‌زنی در این خصوص وادار ساخته است. خداوند در این آیه و آیهٔ پس از آن می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ۗ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۱۷)﴾

ترجمه‌های معتبر قدیم و جدید واژهٔ بکه را، بر خلاف عده‌ای از مفسران که آن را فقط مساحت داخل مسجدالحرام می‌دانند، تمام شهر مکه قلمداد کرده‌اند. (ر.ک. ترجمه‌های، فولادوند، خرمشاهی، انصاریان، مکارم‌شیرازی، مشکینی، موسوی همدانی)

در میان مترجمان متأخر، الهی قمشه‌ای، ظاهراً بنا بر احتیاط، واژهٔ بکه را عیناً در ترجمه به معنای شهر مکه ذکر کرده است:

«اول خانه‌ای که برای عبادت خلق بنا شد همان خانه (کعبه) است که در بگه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.»

رشیدالدین مبینی، مفسر اوایل قرن پنجم هجری قمری، که در نوبت نخست از تفسیر خود کوشیده است تا ترجمه‌ای دقیق و لفظ به لفظ از آیات ارائه نماید، آیهٔ مورد بحث را به صورت زیر تقطیع و ترجمه کرده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»، اول خانه‌ای که بر زمین نهادند مردمان را، «لَلَّذِي بِيَكَّةَ» این است که به مکه، «مبارکاً»، برکت کرده در آن، «وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»، و نشانی ساخته جهانیان را. (مبینی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۰۹)

چنانکه مشاهده می‌شود، مبینی در ترجمهٔ آیه، بگه را معادل مکه دانسته است؛ اما در نوبت دوم و در تفسیر عمومی این آیه، پس از ذکر روایاتی در فضیلت سرزمین مکه، فرض‌هایی را در باب وجوه گوناگون معنای واژهٔ بگه، مطرح ساخته است:

«گفته‌اند: بگه خانهٔ مسجد است و مکه نام حرم. و گفته‌اند بگه خانهٔ کعبه است و مکه همهٔ شهر. قریش آنگه که خانه بازکردند نو کردن را، اساس آن بجنابیدند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته به سپیدی هموار: «بگه-بگه» از آن است که بگه نام نهادند. و گفته‌اند که: مکه و بگه هر دو یکی است؛ همچون لازم و لازب. و اصل مکه از امتکاک است، يقال مکة الفصیل ضرع امه وامتگه...» (همان: ۲۱۴)

به هر روی برای بگه در کتب لغت محدوده‌هایی؛ همچون حجر، کعبه، مطاف، مقام ابراهیم، مسجدالحرام و ... در برابر کل شهر تعیین شده است که احتمالاً وجود ترکیب «بطن مکه» در تنها آیهٔ دیگری که به نام این شهر تصریح دارد (فتح/۲۴) لغویان را به چنین مرزبندی بعیدی سوق داده است.

زمخشری در تفسیر کشاف، ذیل آیهٔ مورد بحث درخصوص این کلمه می‌نویسد: «(لَلَّذِي بِيَكَّةَ): البيت الذی بیگة، و هی علم للبلد الحرام، و مکة و بكة لغتان فیه، نحو قولهم: النبیط و النمیط، فی اسم موضع بالدهناء و نحوه من الاعتقاب: امر راتب و راتم، حمی مغمطة و مغبطة.» (زمخشری، ۱۹۹۸ ج ۱: ۵۸۶)

در تفسیر ادبی-بلاغی اعراب القرآن ذیل آیهٔ مورد بحث چنین آمده است:

«الصرف: (بگه) اسم جامد، والباء منقلبة عن میم لغه فیها، و قیل سمیت بگة لأنها تبک اعناق الجبارة ای تدقها، و فعل بک بیک من باب نصر.» (صافی، ۱۹۹۵ ج ۲: ۲۵۳)

صاحب‌الجدول فی اعراب القرآن، بگه را اسم جامد و معادل مکه دانسته و معتقد است در این کلمه میم به باء، قلب [ابدال] شده است. همانگونه که مبینی نیز با مثال لازم و لازب و زمخشری با مثال‌های نبیط و نمیط یا مغمطه و مغبطه که معنای واحدی دارند، همین فرض را مطرح ساخته است. نکتهٔ مهم در این تحلیل آن است که در این واژه، صورت اصیل‌تر و کهن‌تر، «بگه» است. در واقع بر

خلاف نظر صاحب اعراب القرآن، در این تحول آوایی میم به باء بدل یا ابدال نشده، بلکه باء به میم بدل گشته است. چراکه نخستین قاعده در تحولات آوایی زبان‌ها، قانون اقتصاد زبان و صرف انرژی کمتر در گفتار است و با توجه به اینکه بستواج «ب» همخوانی واکبر و حاصل حبس تامّ و واجد صفت شدت می‌باشد و میم، صامتی خیشومی و از حروف غنّه و نرم‌تر است، در تحولات زبانی، با عنایت به اصل کم‌کوشی، قاعدتاً «ب» به میم ابدال می‌شود نه بالعکس و البته در مواردی نیز میم نتیجه ادغام «ن» و «ب» بوده است؛ نظیر خنب که به خم تبدیل شده است. بر این اساس واژه بکه احتمالاً صورت کهن‌تر/ رسمی‌تر/ ادبی‌تر کلمه مکه در زمان نزول آیه بوده است.

مفسران و فرهنگ‌نویسان از منظر معنی‌شناسی نیز مباحثی را در خصوص وجه تسمیه و معنای این دو واژه مطرح ساخته‌اند؛ چنانکه زمخشری آن را مشتق از بکّ بیکّ در معنی محل ازدحام دانسته، بدین اعتبار که مردم در موسم حج از هرسو در آن گرد می‌آیند و به بیتی از عامان بن کعب استشهد کرده است:

«اذا الشَّریب اخذته الأکَّة فخلّه حتی یبکّ بکّة»

(زمخشری، ۱۹۹۸ ج ۱: ۵۸۵)

راغب اصفهانی نیز بکه را بدل از مکه و هم‌ریشه با فعل بکّ بیکّ دانسته و وجه تسمیه شهر مکه را ازدحام حاجیان در آن ذکر کرده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق/ج ۱: ۱۴۰)

در لغتنامه «التحقیق فی کلمات القرآن» معنای تراحم و مغالبه برای بکّ ذکر شده و افزون بر وجوه و معانی فوق‌الذکر، این توضیح آمده است که چون در طواف، بعض حاجیان یکدیگر را کنار می‌زدند و دفع می‌کردند، [شهر یا بیت] بدین نام نامیده شده است و معنای دیگر بکّ در این فرهنگ از قول خلیل، دقّ العنق ذکر شده است. (مصطفوی، ۱۳۶۸ ج ۱: ۳۲۲)

معنای اخیر در کتاب العین، معنای اول در مدخل بکّ است: «بکّ: البکّ: دقّ العنق و سمّیت مکّة: بکّة لأنّ الناس یبکّ بعضهم بعضاً فی الطواف، [ای]: یدفع بعضهم بعضاً بالإزدحام» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق/ج ۵: ۲۸۵) ترجمه: «بکّ: البکّ: بر گردن کوبید و مکه به نام «بکه» خوانده شد از آن روی که بعض مردمان در هنگام طواف بعض دیگر را می‌کوبیدند، [یعنی]: در ازدحام [به هم تنه می‌زدند] و یکدیگر را دور می‌کردند».

مجمع‌البحرین، به علت اولویت‌های فقهی مؤلف، نخست بکه را موضع بیت و مکه را سائر بلد ذکر کرده و در ادامه، احتمالات دیگری را در این خصوص مطرح ساخته است. (طریحی، ۱۳۷۵ج ۵:

۲۸۵)

در تعدادی از لغتنامه‌ها نیز وجه تسمیه بکه بدین صورت ذکر شده است: «... تبکّ اعناق الجبابة اذا

الحدد فیها بظلم» (مصطفوی، ۱۳۶۸ ج ۱: ۳۲۳)

ترجمه: «... گردن گردنکشان را می‌زند اگر ستم را در آن برگزینند.»



لسان‌العرب، جامع جمیع وجوه ذکر شده، همراه با شواهدی از نظم و نثر است که خصوصاً وجه تسمیه این کلمه را شکستن گردن ستمگرانی که قصد سوء به مکه داشته‌اند ذکر کرده است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴/ج ۱۰: ۴۰۲)

این توجیه ظاهراً از تفاسیر به کتب لغت وارد شده و برآمده از احادیث منقول در کتب حدیثی است که تحقیق در آن مجال دیگری می‌طلبد.

با تمام اوصاف یاد شده، تردیدی نیست که کاربرد این واژه و حتی مادهٔ بکّ بیکّ در زبان عربی بسیار نادر است و بگّه در قرآن هم فقط یکبار آمده است و در بسیاری از فرهنگ‌های لغت عربی جای مشتقات این ماده خالی است و ظاهراً در آثار لغوی هم کمتر ذکر شده است. پرسش این است که چرا در کتاب الهی واژه‌ای غریب استعمال شده است، در صورتی که علمای بلاغت می‌گویند: «خیر الکلام ما لم یکن عامیاً سوقیاً و لا غریباً وحشیاً» (شمیسا، ۱۳۹۱: ۲۷) پاسخ این است که اگرچه استعمال واژهٔ غریب در اغلب موارد، محل فصاحت شمرده می‌شود؛ در هنگامی که موضوع، بیان دیرینگی یا قدمت و غرابت یک پدیده باشد، کاربرد واژه یا نام کهن و باستانی آن پدیده، عین فصاحت و بلاغت خواهد بود، چنانکه شاعران یا نویسندگانی که دارای گرایش فکری ناسیونالیستی باستانگرایانه (Archaic) هستند در آثار خویش از زبان آرکائیک استفاده می‌کنند یا از شهرها با نام باستانی آنها یاد می‌نمایند؛ مانند آذربادگان، سپاهان، هگمتانه و... در اینجا نیز با عنایت به منطوق آیه که با تأکید از نخستین خانهٔ مردمان (انْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ) سخن می‌گوید، به نظر می‌رسد که کاربرد واژهٔ بگّه به منظور افادهٔ قدمت و کهنگی صورت گرفته است و به همین قرینه می‌توان دریافت که لفظ بگّه از مکه کهن‌تر و اصیل‌تر است. افزون بر این باید توجه داشت که ازدحام جمعیت در مکه مربوط به پس از بعثت و گسترش اسلام در سرزمین‌های غیر عربی است. قاطبهٔ ابیات بازمانده از شاعران عرب که بر کثرت جمعیت در موسم حج دلالت دارد، متعلق به دورهٔ اسلامی است؛ حال آنکه چنین پدیدهٔ عظیمی، منطوقاً نمی‌توانسته از دیدهٔ شاعران جاهلی پنهان مانده باشد. با عنایت به ادلهٔ ذکر شده، هم‌ریشه بودن بگّه با بکّ بیکّ در معنای ازدحام یا حتی «جمع شدن» (که بعض لغت‌شناسان در دفع دخل مقدر و اشکال فوق مطرح ساخته‌اند)، مردود است مگر اینکه این فعل، بعد از رواج کلمهٔ بگّه و با ابتناء بر آن، صرفاً در معنای مجازی «محل جمع شدن» به اعتبار و با علاقهٔ مجاورت یا علیت، از واقعیت کثرت حاجیان در بگّه طی مراسم حج، منتزع و ساخته شده باشد. خصوصاً اینکه نمونه‌های متعددی از این رفتار زبانی\_ساخت فعل از اسم- در عربی دیده شده است. (ر.ک. امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۲۶) البته ناگفته پیداست که این احتمال نه تنها در اصل فرضیه و فرضیهٔ اصلی پژوهش پیش رو خللی وارد نمی‌سازد، بلکه به نوعی مؤید آن است. فرض دیگری که این واژه را از بکّ به معنی «دقّ العنق» می‌داند هم به نظر صحیح نمی‌رسد، چراکه شواهد تاریخی نشان دهندهٔ چند سوء قصد معدود از جابرهٔ پیش از اسلام نسبت به

این شهر است که تنها یکی از آنها؛ یعنی حمله ابرهه در عام الفیل (۵۷۰م) که قرآن هم بدان تصریح کرده، عملی شده و به وقوع پیوسته است و البته این واقعه با بعثت پیامبر(ص) و نزول قرآن (۶۱۰م) فاصله زمانی زیادی ندارد و در زمانی واقع شده که این شهر، بیشتر به نام مکه معروف بوده است نه بکه.

به هر روی با اثبات این موضوع که ساخت اصیل این واژه، بکه بوده است، کثیری از احتمالات اهل لغت در خصوص اشتقاق آن از ماده‌هایی که در عربی با میم آغاز می‌شوند؛ نظیر مکث، مک، امتکاک، المکا، مکاء و ... که با توجه به معناهایی؛ همچون توقف در مکان، مکیدن، لانه روباه و خرگوش، سوت زدن و فوت کردن یا آواز و صفیر پرنده و غیره، منجر به ورود توجیحات غیر منطقی در وجه تسمیه این واژه شده‌اند، از مدار بحث خارج می‌گردد و نیازی به توجیحات و توضیحات بی‌ربط در این باب نخواهد بود.<sup>۲</sup> (برای آگاهی از مجموعه این توجیحات ر.ک. فقیهی، ۱۳۹۷)

### ۳-۲. نگاهی تازه به ریشه و معنای کلمه مکه

پیش از بحث در باب ریشه واژه مکه باید بدین نکته توجه نماییم که مناسبات قدرت و سیطره تمدنی و فرهنگی در تعیین سوبه تعاملات زبانی و ورود واژه‌های دخیل از یک زبان در زبان دیگر نقش ویژه‌ای دارد و عرفاً صدور لغت از زبان ملت‌های صاحب تمدن، تکنولوژی، قدرت نظامی و اقتصادی به سمت ملل ضعیف‌تر و فقیرتر صورت می‌پذیرد. بر اساس آنچه که در کاوش‌های باستان‌شناسی از کتیبه‌های باستانی عربستان دریافت می‌شود، زبان عربی در این دوره پذیرای واژه‌های دخیل از ملت‌های صاحب تمدن بوده است. و لفسون در این خصوص می‌نویسد: «بدون تردید صاحبان کتیبه‌های ثمودی و صفوی، عرب و یا دست کم اقوامی بوده‌اند که با زبان عربی ارتباطی استوار داشته‌اند؛ اما وجود عناصر بیگانه در این کتیبه‌ها، که آشکارا و فراوان هم به چشم می‌خورد، آنها را تا حد زیادی تحریف کرده است؛ به گونه‌ای که روح و اسلوب زبان عربی، جز اندکی، در آن به جا نمانده است. این نشان می‌دهد که زبان عربی در برابر تمدن‌های دیگر، که در این کتیبه‌ها نمایان است، بی‌رنگ و کم‌سو بوده است.» (به نقل از عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۱۸)

با این توضیح و با عنایت به سیطره تمدنی ایران در دوره باستان و میانه زبان فارسی، می‌توان در خصوص ریشه کلمه مکه که ساخت قدیم‌تر و اصیل‌تر آن در قرآن به صورت بکه به تشدید و فتح کاف ذکر شده، این فرضیه را مطرح کرد که این واژه احتمالاً با واژه بغ در زبان‌های ایرانی باستان هم‌ریشه است. چنانکه این ریشه در نام برخی مکان‌ها و شهرهای مهم دیگر؛ نظیر بیستون (بغستان) و بغداد نیز دیده می‌شود. «نزد همه اقوام آریایی یا اقوام هند و ایرانی، پیش از برانگیخته شدن زرتشت، بغ نام مطلق خدا بوده. زرتشت خدای یگانه خود را اهورمزدا خواند؛ اما واژه بغ همچنان به معنی اصلی خود باقی مانده، در اوستا مفهوم خود را از دست نداده است. در پارسی باستان (کتیبه‌های هخامنشی، بگه نیز به

معنی بخشیدن (در پهلوی بختن) در سانسکریت بهگه نیز به معنی بخشیدن است. در زبان‌های دیگر هند و اروپایی بغه یا بگه با اندک تغییر لهجه (چه بسا با تشدید گ) نیز موجود است. در سانسکریت بهگه به معنی خدا و در ودا بسیار آمده است. «بهگود گیته» به معنی سرود خداوند، نام بخشی است از نامهٔ ودا. در زبان‌های اسلاو؛ مانند روسی امروز، بوگو به معنی خداست. این واژه از سکاها به اقوام اسلاو رسیده و به معنی خدا به کار رفته است. کلمهٔ مزبور در ترکیب بغداد و بغپور و بغستان (بیستون) آمده و مبدل و معرب آن فغ است.» (ر.ک. لغتنامهٔ دهخدا، ذیل بغ) ناظم‌الاطباء نیز بر اساس قول برهان قاطع، فغ را که دهخدا به نقل از ابراهیم پورداوود معرب [؟] بغ می‌داند، نامی عام برای بت یا نام بتی خاص دانسته‌اند. (نفیسی، ذیل فغ) به هر روی کلمهٔ بغ و اشکال تحول یافتهٔ آن در زبان‌های ایرانی میانه، به معنی خدا و پادشاه هر دو آمده؛ اما در کتیبه‌های بازمانده از دورهٔ هخامنشی صرفاً در معنی خدا ثبت شده است. در اوستا نیز این واژه چندین بار به معنی اهورمزدا و ایزد آمده است. بغ به هر دو معنی از یک بنیاد و از مصدر بگ ذکر شده است. در یکی از کتیبه‌های دیوار جنوبی صفهٔ تحت جمشید که کنت با علامت Dpd نشان داده است؛ کلمهٔ بغ، چهار بار به صورت جمع در معنای خدایان فروتر از اهورا مزدا ذکر شده است: «اهوره مزداه بزرگ، که مهست بغان [است]، او داریوش شاه را داد (یعنی آفرید) او وی را شهریاری فرابرد، به لطف اهوره مزداه داریوش شاه [است].»

گوید داریوش شاه: این سرزمین پارس، که مرا اهوره مزداه فرابرد، که نیک، خوب اسب، خوب مرد [است]، به لطف اهوره مزداه و من، داریوش شاه، از دیگری نترسد.

گوید داریوش شاه: مرا اهوره مزداه یآوری برد با همهٔ بغان و این سرزمین را اهوره مزداه پاید از سپاه دشمن، از سال بد، از دروغ. به این سرزمین می‌آید، مه سپاه دشمن، مه سال بد، مه دروغ، این را من [چون] بخشش درخواست می‌کنم از اهوره مزداه با همهٔ بغان. مرا این بخشش اهوره مزداه دهد با همهٔ بغان. «(ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۴۵)

سکاها نیز همانند پارس‌ها و دیگر قبایل آریایی خدای خود را بگه می‌نامیدند. بغ در سکهٔ شاهان ساسانی نیز قریب به همین معنی، به معنی خدایان فروتر از اهورامزدا به کار رفته و در اواخر ساسانیان در مفهوم بزرگ نیز استعمال شده است. «این کلمه در «یادگار زیریران» به معنی «سر» هم استعمال شده آنجا که می‌گوید: «مرویت‌نشیم نی یابد جز که بر اسپان و بغان نیژکان»؛ یعنی مرغ نیز جای نشستن نیابد جز بر اسپان و سرهای نیزهٔ سواران» (ر.ک. لغتنامهٔ دهخدا، ذیل بغداد) در زبان سغدی غفغور لقب پادشاه چین، نیز شکل دیگری از بغپور؛ یعنی پسر خدا است و در روسی هم «بُغ» به معنی خدا بوده است. (بهار، ۱۳۸۵ ج ۱: ۳۱ و ۳۲) جانسون نیز در ارتباط با این کلمه می‌گوید: «کلمهٔ هند و اروپایی بهگو (به واو مجهول) به معنی خداست. این کلمه در فارسی باستان «بگ» و در اوستا «بغ» و در فارسی میانه «بغ» و در نوشته‌های تورفان «بگیتوم» و در سانسکریت «بهگ» و در زبان اسلاوها «بوگو» (واو اول مجهول

است).» توفیق وهبی در «بحثی در باب کلمه بغداد» اذعان می‌دارد که کلمه «بغ» به معنی بخشنده نیکی‌ها، روزی دهنده، بزرگ، نیکوکار، و در اوستا به معنی برخوردار از نصیب نیکو و بخشنده به کار رفته است. (وهبی، بی‌تا: ۶-۹)

در لغتنامه دهخدا ذیل مدخل بغداد چنین آمده است: «بغداد. [ بَ ] [ اِخ ] (باغ داد. (برهان). مدینه‌السلام. (ناظم الاطباء) (منتهی الارب) (دمشقی). دارالسلام. (دمشقی) (لغت محلی شوشتر نسخه خطی کتابخانه لغت‌نامه). مدینه المنصور. زوراء. حِمی الخلافة. بغذاذ. بغداد. بغدان. بغدین. مغدان؛ اشتقاق و معنی کلمه بغداد: در هنگام حمله سارگون (۷۱۴ ق. م.) در ضمن نام‌های اشخاص و اماکن ایرانی که به ثبت رسیده است یکی کلمه «بیت بگی» است که حدس زده می‌شود در ترجمه به زبان سامی به صورت «بیت الی»؛ یعنی «خانه خدا». (نام یکی از مناطق مادی‌ها) درآمده باشد و کمرون معتقد است که کلمه (بگ) در این کلمه مرکب از کلمات ایرانی زمان کاسی‌هاست و نظر این دانشمند صحت عقیده اعراب را که کلمه بغداد را مرکب از «بغ» و «داد» فارسی می‌دانستند، تأیید می‌کند. از اصمعی نیز نقل شده است که بغداد به معنای عطیة الصنم (دهش و بخشش بت) است. در این ترکیب نیز واژه بغ، همچون کاربرد آن در سغدی معنی بت دارد.» (لغتنامه دهخدا: ذیل بغداد)

محسن ابوالقاسمی نیز در تاریخ مختصر زبان فارسی در خصوص این کلمه می‌نویسد: «bagānām: حالت اضافی جمع مذکر است از *baga-* به معنی خدا. *baga* در پهلوی اشکانی ترفانی: *bay. bay* در فارسی دری در کلمه «بغداد» به معنی «خداداد» باقی مانده است. کلمه فغفور از سغدی وارد فارسی دری گردیده است. «فغ» برابر است با بغ پهلوی اشکانی ترفانی و «فور» برابر است با *puhr* پهلوی اشکانی ترفانی که در فارسی دری «پور» شده است و «فغفور» به معنی «پور خدا»، «پسر خدا» است. فغفور لقب پادشاهان چین بوده است. در فارسی دری «بغ» از پهلوی اشکانی ترفانی و «فغ» از سغدی هر دو به معنی «بت» بازمانده‌های *baga* هستند. *Baga* در فارسی میانه بدل به *bay* شده است و آن در فارسی دری در «بیدخت» آمده است به معنی «دختر خدا». «بیدخت» لقب «ناهید» است.» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۳۸)

با عنایت به مطالب ذکر شده، در تبیین فرضیه وجود ریشه بغ برای واژه بگه و به تبع آن مگه، می‌توان چنین استدلال کرد که با توجه به اینکه یکی از اشکال تحول آوایی از فارسی باستان به فارسی میانه، ابدال گ به غ بوده است و اساساً از نظر قواعد حاکم بر تحولات آوایی در دانش واج‌شناسی و آواشناسی، گ و غ اصطلاحاً قریب‌المخرج هستند و طبیعتاً در هم ادغام یا به هم ابدال می‌شوند، اگرچه صورت بگه در اصل، کهن‌تر از بغ بوده است، در طول تاریخ گاه بگ به بغ و گاه بغ به بگ تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که در واژه مگه و صورت کهن‌تر آن بگه نیز، واژه بگه به دلیل فقدان مخرج گاف در عربی به این صورت تلفظ شده است چراکه یکی از اشکال عربی شدن کلمات فارسی، تبدیل گ به

ک می‌باشد؛ مانند گدا که در عربی به کدا و کدی و کدیه تبدیل شده است. همچنین احتمال ضعیف‌تر این است که این ریشه همراه با پسوند مکانی «گاه» که صورت دیگری از یائِه اوستایی و یائِه سنسکریت و گاث/گاسِ پهلوی و جاه (=تخت و سریر پادشاه، عرش و مجازاً مکتب و مکانت و مقام یا مکان)، جای یا جا در ادوار دیگر زبان فارسی به شکل بگ‌گاث و ساخت تخفیف یافتهٔ آن بگ‌گث در آمده و پس از آن بر اساس قاعدهٔ تحول آوایی ابدال ث به هـ که در کلماتی؛ همچون چیثه ← چهره، میثه ← مهر یا پرثو ← پهلو دیده می‌شود، بگ‌گث تبدیل به بگگ شده است؛ توجه به این نکته ضروری است که دو صامت «گ» که اولی ساکن و دومی متحرک می‌باشد، در کنار هم واقع شده و واضح است که تلفظ صامت «گ» که شکل واکبر همخوان «ک» می‌باشد، در حالت سکون و تشدید به «ک» می‌گراید و با آوایی نزدیک به کاف پسکامی شنیده می‌شود.<sup>۳</sup> لذا محتمل است که اعراب، به تبع نامی که حکومت مرکزی از گذشته‌های دور به این شهر زیارتی اعراب داده بود و عرب‌های حجاز، با واسطه از مردم حیره، یا بی‌واسطهٔ ایشان، آن را از نمایندگان و رسولان پادشاهی ایران با تلفظ بگه می‌شنیدند، همین نام را پذیرفته و به کار برده باشند و یا خود به تبع آشنایی با اصطلاحات دین زرتشت این نام را به شهر مذهبی اعراب داده باشند؛ چراکه بعض روایات تاریخی حاکی از آن است که پیش از اسلام عده‌ای از عرب‌های بنی‌تمیم، زردشتی و تعدادی از مردم قریش مانوی یا مزدکی شده بودند. (امین، ۱۹۶۹: ۹۸)

این احتمالات را نه تنها قواعد جامعه‌شناسی زبان و اصول تحلیل گفتمان که به ساختار قدرت در مطالعات زبانی بها می‌دهد، تأیید می‌کند، بلکه شواهد تاریخی بسیاری از مناسبات سیاسی ساسانیان و اعراب وجود دارد که حضور واژه‌های فارسی در عربی را موجه می‌سازد. به عبارت دقیق‌تر تاریخ ساسانیان با تاریخ اعراب گره خورده است؛ گذشته از نبطیان بطراء و تدمریان که گاه با جنگ و گاه با صلح همواره در پیوند با ایرانیان بودند، ساسانیان، طوایف عرب لخمی را در صحرای عربستان و نزدیک تیسفون جای داده بودند و حاکمان حیره رسماً مرزبان ساسانیان در برابر هجوم رومیان و تازیان محسوب می‌شدند. درگاه و دربار پرتجمل نعمان اول که در تاریخ ادب فارسی و عربی مثل شده است، جاذبه‌های زیادی برای شعرا و سنّادید عرب داشت و آنها را به این پایتخت آمیزش فارسی و عربی جلب و جذب می‌کرد. (ملاابراهیمی، ۱۳۸۶: ۱۶۸) جایی که بنا بر برخی احتمالات، مکتب‌هایی برای آموزش زبان فارسی و عربی در آن دایر بوده است. (آذرنوش، ۱۳۸۱: ۱۵) چنانکه جلوه‌های تأثیر روانشناسی اجتماعی تمدن ایرانی در شعر «عدی بن زید عبادی» که از بزرگترین شاعران عصر جاهلی است، مؤید همین ارتباطات فرهنگی و زبانی است. (قائمی و آخرون، ۱۴۳۳/۲۰۱۲: ۹۵) فارغ از موضوعات اجتماعی، در اندک آثار به جای مانده از این شاعر عرب، که مدتی مترجم دربار ساسانی و عهده‌دار سفارت بین پادشاه ایران و قیصر روم بوده، دست کم ۲۰ واژهٔ فارسی شناسایی و ثبت شده است. (آذرنوش، ۱۳۵۱: ۱۶) البته نفوذ قدرتمند دربار ساسانی به حیره محدود نمی‌شد. در سواحل

جنوبی و غربی خلیج فارس هم ایرانیان حضور مستقیم و مستمر داشتند و پایگاه‌های نظامی ارتش ساسانی (=زیستان) در این نواحی خصوصاً در بحرین و یمن همواره دایر بود و سپاهیان ایرانی و عرب با هم در آن زندگی می‌کردند. یمن در سال ۵۷۰م به دست وهریز دیلمی، سردار انوشیروان ساسانی گشوده و حضور ایرانیان تا بعثت پیامبر(ص) و پس از آن در این ناحیه تثبیت شد؛ ایرانیانی که سخت مورد احترام اعراب بودند و «بنواحرار» نامیده می‌شدند. (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۹) ذکر این سردار ایرانی در قصیده‌ی اعشی بن قیس چنین آمده است که در هنگام ورود به قصری، چون نخواست پرچم خود را فرود بیاورد، فرمان داد تا در را ویران کردند. (اعشی، [د.ت.]: ۵۴) در دیوان همین شاعر، افزون بر ۶۰ کلمه فارسی شناسایی شده است. (آذرنوش، ۱۳۷۶: ۱۰۵) با عنایت به توضیحات فوق به نظر می‌رسد، ایرانیان، نخست این شهر مقدس و مذهبی را بگه نامیده بودند و تحول بگه به مکه از دوره میانه عربی به دوره جدید صورت گرفته و در سال‌های پایانی دوره میانه (جاهلی) و سال‌های آغازین دوره جدید (اسلامی) علی‌رغم رواج واژه مکه، کاربرد کهن‌تر و اصیل‌تر آن، بگه نیز برای مردم معروف و مفهوم بوده است، لذا در قرآن نیز به همین شکل به منظور افزودن بر بار بلاغی، عاطفی و معنایی دیرینگی و قداست به کار گرفته شده و کاربرد صفت «مبارکه» آن را مضاعف ساخته است. چنانچه فرضیه این تحقیق در باب ریشه کلمه مکه صحیح باشد، این واژه به معنای شهر بت، شهر خدا یا شهر مقدس خواهد بود.

از سوی دیگر، شواهد و مطالعات تاریخی و قرائنی که از متون کهن و خصوصاً نصوص دینی در ادیان ابراهیمی، بویژه قرآن کریم استنباط می‌شود نیز مؤید همین فرضیه است؛ چراکه بر اساس اطلاعات مندرج در قرآن کریم، ابراهیم و فرزندش اسماعیل این خانه را بنیاد نهاده یا دست کم پایه‌های آن را تعمیر کرده و بالا برده‌اند. (بقره/۱۲۷) لذا بنای جدید خانه کعبه و شهر مکه در زمان ایشان و پس از ماجرای مشهور رها کردن هاجر و اسماعیل در بیابان غیر ذی زرع صورت گرفته است. (ابراهیم/ ۳۴-۳۷) این موضوع درجه و مسیر دیگری در اثبات فرضیه آریایی بودن ریشه کلمه مکه می‌گشاید؛ چراکه با عنایت به پژوهش‌های تاریخی، خاستگاه و مولد حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> میان‌رودان، سرزمین اکد و شهر باستانی اور بوده است؛ اگرچه زبان‌های رایج در این منطقه عموماً از زیرشاخه‌های تبار حامی و سامی هستند و این سرزمین خاستگاه هر دو گروه اعراب شمالی و جنوبی به شمار می‌رود؛ (مستوفی، ۱۳۷۸: ۲۵) از آن روی که این منطقه از زمان ورود آریاییان به فلات ایران یا دست کم از زمانی که دولت ماد در ۶۰۷ پیش از میلاد مسیح، دولت آشور را در هم کوبید با سرزمین‌های ایرانی، همجوار و تحت تأثیر جریان‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زبانی آن بوده است. این ارتباط در زمان هخامنشیان نیز به صورت گسترده‌تر و عمیق‌تری وجود داشته است؛ چنانکه داریوش کبیر در سنگ‌نگاره نقش رستم و تخت جمشید و همچنین در کتیبه کانال سوئز، اعراب را در ردیف هجدهم ملت‌های تابع دولت

شاهنشاهی ایران نام می‌برد. (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۶) بنابراین ورود ریشه‌های هند و اروپایی برخی مفاهیم بنیادی از زبان‌های ایرانی به زبان‌های این ناحیه، نه تنها استبعادی ندارد، بلکه شواهد متعددی از این رفتار زبانی پیش از این نیز دیده شده است.<sup>۴</sup> افزون بر این، شبه جزیرهٔ عربستان در دورهٔ باستان و میانه همواره تحت نفوذ و بخشی از قلمرو سلسله‌های ایرانی محسوب می‌شده و ایرانیان به ضرورت سامان دادن به امور این منطقه در آن رفت و آمد و در بخش‌های جنوبی‌تر آن، چندین دهه حضور مستمر داشته‌اند. (عبدالجلیل، ۱۳۶۴: ۱۵-۲۵) و چه بسا به سبب تقدس این شهر و توجه اعراب به آن، یا حضور بتها در این ناحیه، آن را بدین نام خوانده باشند.

### نتیجه‌گیری

نکتهٔ مهم در نقد آنچه که در باب ریشه و معنای کلمهٔ مکه از دیرباز گفته شده این است که اولاً بسیاری از این اقوال بر توجیهی عوامانه بنا شده‌اند و ثانیاً اقوالی هم که تا حدودی از پشتوانهٔ علمی برخوردار هستند یکدیگر را نفی می‌کنند. مفسران قرآن نیز اغلب به ذکر اقوال مختلف و متضاد لغت‌شناسان بسنده کرده و از ذکر صریح قول مختار خویش و ادلهٔ گزینش آن طفره رفته‌اند. همین نکته که عقاید متضاد و متناقض در این باب به تکافوء ادله رسیده و رجحان قطعی هیچیک احراز نشده، راه را برای پژوهش بیشتر در این باب باز کرده است. بر این اساس، این جستار از یک سو با تکیه بر شواهد تاریخی، درخصوص مناسبات نظامی، تجاری و فرهنگی میان ساکنان حامی و سامی بین‌النهرین؛ اعم از سومریان و آشوریان و اکدیان با ایران و به تبع آن تعاملات زبانی میان شاخهٔ ایرانی زبان‌های هند و اروپایی با شاخهٔ عربی زبان‌های سامی و آرامی، که در تحقیقات زبان‌شناختی به تواتر رسیده است، و از سوی دیگر با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی زبان و به اعتبار سلطهٔ سیاسی حکومت‌های ایرانی در دورهٔ باستان و میانه بر حیره، یمن و حجاز، در خصوص فرضیهٔ وجود ریشهٔ آریایی برای کلمهٔ «مکه» دست به احتجاج زده و با ذکر مجموع شواهد تاریخی و لغوی مندرج در متن مقاله، این فرضیه را طرح و تبیین نموده است که کلمهٔ «مکه» و صورت کهن‌تر آن بگه، از ریشهٔ بگه و بغ (در معنی بت یا خدا) در فارسی باستان است. با تأکید بر این احتمال که ایرانیان ساکن حیره یا یمن، و یا کارگزاران حکومت ساسانی در این سرزمین و یا نمایندگانی که به شبه جزیرهٔ عربستان می‌فرستادند، شهر مذهبی اعراب و محل نگهداری بت‌ها را بگ خوانده‌اند و صورت تلفظی سازگار با زبان عربی واژه؛ یعنی بگه در میان اعراب رواج یافته و تحت تأثیر تحولات آوایی زبان عربی در اواخر دورهٔ جاهلیت به مکه بدل شده است.

### پی‌نوشت

۱. با وجود جامعیت کم‌نظیر کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی» و اینکه چنین مدخلی در این فرهنگ و فرهنگ آرتور جفری وجود ندارد و همچنین تحقیق نگارنده در آثار متأخر، به نظر می‌رسد، فرض ریشه ایرانی برای کلمه مکه هیچ سابقه‌ای نداشته و هیچگاه مطرح نبوده و نخستین بار در این پژوهش مطرح شده است.
۲. برخی تحقیقات مکه را واجد ریشه فینیقی و از magag به معنی ویران شده ذکر کرده‌اند و در نوشته‌های بطلمیوس نیز لفظ ماکورابا که ظاهراً صورت یونانی شده کلمه است به کار رفته؛ اما در کتب لغت دست اول بدان توجه و در اثبات ریشه آن احتجاج نشده است.
۳. این نکته را نباید از نظر دور داشت که فرهنگ قوم عرب، قبل از بعثت پیامبر فرهنگ شفاهی بوده و گوش نقش اصلی را در تعاملات زبانی ایفا می‌کرده است.
۴. پژوهشگران و زبان‌شناسان پیشینه پیدایش این پدیده و تعامل میان زبان فارسی و عربی را به بیش از دو هزار سال پیش برمی‌گردانند. (فرشیدورد، ۱۳۶۷: ۱)

### منابع

#### منابع فارسی و عربی

- قرآن کریم. (ترجمه‌های آیتی، فولادوند، خرمشاهی، مکارم شیرازی، انصاریان، قمشه‌ای و مشکینی)
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۵۱). «ایران ساسانی در اشعار عدی»؛ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان (یادنامه آنکتیل دو پرون)، شماره ۹۵، صص ۹۵-۱۲۳.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). «ایران ساسانی در دیوان اعشی»؛ نشریه مقالات و بررسی‌ها، شماره ۶۲، صص ۱۰۵-۱۱۵.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب»؛ نشریه مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۲، صص ۱۳-۳۳.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان‌العرب؛ مذیل بحواشی الیازجی و جماعة من اللغویین، المجلد العاشر، بیروت: دارصادر.



- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۷). تاریخ مختصر زبان فارسی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). ریشه‌شناسی (ایمولوژی)؛ چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- اعشى، میمون بن قیس. (د.ت). دیوان أعشى الكبير؛ قاهرة: [د.ن].
- امام شوشتری، سید محمدعلی. (۱۳۴۷). فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- امین، احمد. (۱۹۶۹). فجرالاسلام؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العربی.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۵۵). «جامعه‌شناسی زبان»؛ نشریهٔ فرهنگ و زندگی، شمارهٔ ۲۲، صص ۱۳-۵.
- باقری، مهری. (۱۳۷۵). مقدمات زبان‌شناسی؛ چاپ چهارم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). تاریخ زبان فارسی؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات پیام نور.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۵). سبک‌شناسی؛ ج اول، تهران: توس.
- جعفری، آرتور. (۱۳۸۶). واژه‌های دخیل در قرآن مجید؛ ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). لغتنامه؛ تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان الداودی، الطبعة الأولى، دمشق-بیروت: دارالقلم-دارالشامیه.
- زمخشری، ابی‌القاسم محمود بن عمر. (۱۹۹۸). الکشاف؛ الجزء الأول، الطبعة الأولى، ریاض: مکتبه العبیکان
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۱). معانی؛ چاپ چهارم، تهران: میترا.
- صافی، محمود. (۱۹۹۵). الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ؛ المجلد الثاني، الطبعة الثانية، دمشق-بیروت: دارالرشید.

- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۲، قم: تبیان.
- الطریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*؛ تحقیق سید احمد الحسینی، چاپ سوم، تهران: مرتضوی.
- عبدالنواب، رمضان. (۱۳۶۷). *مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی*؛ ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ اول، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.
- عبدالجلیل، ج.م. (۱۳۶۴). *تاریخ ادبیات عرب*؛ ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- فراهیدی البصری، خلیل بن احمد. (د.ت). *العین*؛ الجزء الخامس، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، [د.م]: دار و مکتبه الهلال.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۶۷). *عربی در فارسی*؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فقیهی، محمد مهدی. (۱۳۷۱). «نام‌های مکه»؛ *فصلنامه میقات حج*، شماره ۲، صص ۲۰-۴۰.
- گرجی، مصطفی. (۱۳۹۱). *آیین پژوهش در زبان و ادبیات*؛ چاپ دوم، تهران: کلک سیمین.
- مستوفی قزوینی، ابی بکر احمد بن نصر. (۱۳۷۸). *تاریخ گزیده*؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملاابراهیمی، عزت. (۱۳۸۶). «بازتاب جلوه‌هایی از کاخ‌های دوره ساسانی در اشعار شعرای جاهلی»؛ *نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، شماره ۸، صص ۱۵۹-۱۸۰.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۸۲). *کشف الاسرار و عدة الابرار*؛ به اهتمام علی اصغر حکمت، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.
- نفیسی، علی اکبر. (۱۳۴۳). *فرهنگ نفیسی*؛ تهران: خیام.
- وهبی، توفیق. (د.ت). *بحثی در باب کلمه بغداد*؛ ترجمه سید علی رضا مجتهدزاده، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی.

## دراسة في أصل كلمة مكّة ومعناها\*

رضا جهرقاني، أستاذ مساعد، قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة الإمام الخميني الدولية

### الملخص

لقد جادل المؤرخون العرب منذ فترة طويلة حول أصل كلمة "مكة" ومعناها حيث لا ينكر بعضها البعض فحسب، بل إنها تتناقض بشكل نقدي وتاريخي وإيثولوجي ودلالي أيضاً، حيث أصبحت هذه الافتراضات، التي تعتمد في كثير من الأحيان على نوع ما من علم أصول الكلام الشعبي، واسعة الانتشار بين العلماء بسبب اقتباسات متكررة من مصادر مبكرة وكانت أقل قبولاً وانتقاداً على نطاق واسع باعتبارها ذات مصداقية تستخدم على نطاق واسع. ونظراً لوجود تصميمات قديمة جداً للكلمات الفارسية المستعملة في اللغة العربية والنصوص القديمة لهذه اللغة، بما في ذلك القصائد الجاهلية، والأهم من ذلك، القرآن الكريم، فهو يعكس العلاقة الطويلة الأمد للفرع الإيراني باللغات الهندية والأوروبية مع اللغة العربية وإعطاء الأدلة التاريخية - مثل قرب إيران من الأراضي الآشورية والأكادية، وأصول اللغات السامية، والهيمنة السياسية للحكم الإيراني على شبه الجزيرة العربية في العصور القديمة والعصور الوسطى - كما يؤكد على هذا الوجود، مع استمرار البحث أثناء دراسة المعلقين الثقافيين. فالسابقة على أصل كلمة "مكة" ومعناها وذلك باستخدام أساليب هذه الفرضية الإيرانية مستعرضة من أصل الكلمة في اللغة العربية وشرح الخطة. فتشير نتائج هذه الدراسة إلى أن كلمة "مكة" وبنيتها الأصلية "Becca" قد يكون لها أصل إيراني وشكل متطور من كلمة "Bagh" أو "Bag" بلغة أفستائية والفارسية القديمة، وهذا يعني المدينة المقدسة أو مدينة الله.

كلمات مفتاحية: علم أصول الكلمات، دلالات، مكة، بَغ.

\* تاريخ الوصول: ١٣٩٨/٠٧/٢٠ تاريخ القبول: ١٣٩٨/١٠/٠٣

- عنوان البريد الإلكتروني للكاتب المسؤول: [chehrehghani@hum.ikiu.ac.ir](mailto:chehrehghani@hum.ikiu.ac.ir)

- المعرّف الرقمي (DOI): 10.30479/lm.2019.11796.2888